

«دمکراسی» از چه قماشی؟

تحولات اخیر ایران در جنبش دانشجویی و سایر قشرهای تحت ستم ایران، بار دیگر مسئله چگونگی دسترسی به «دمکراسی» را در مرکز توجه مردم ایران قرار داده است. جناح «اقتدارگرا» خواهان بریدن سر آزادی های مدنی با شمشیر است. اما؛ جناح «اصلاح طلب» در مخالفت با اقتدارگری خواهان به ارمغان آوردن «جامعه مدنی» و «دمکراسی» بورژوازی غربی به ایران است، تا سر مردم رادر آینده با پنبه ببرد. کارگران، جوانان و زنان آگاه ایران به نوع دیگری از «دمکراسی» برای دسترسی به آزادی های مدنی اعتقاد دارند: دمکراسی سوسیالیستی.

دمکراسی بورژوازی

بورژوازی از بدو پیدایش خود، برای مخفی نگهداشتن منافع طبقاتی اش، خود را به کذب حافظ منافع «کل» جامعه جلوه داده است. از مقولاتی نظیر «حقوق برابر همگانی»، «دولت ملی»، «منافع عمومی»، «دمکراسی عام» برای تحمیل مردم استفاده شده است. در واقع، کوچکترین وجه «عمومی» یا «عام» در هیچ یک از مقولات اقتصادی و اجتماعی بورژوازی، نهفته نیست. کلیه «قوانین» نظام سرمایه داری، «خاص»، «ویژه» و «یک جانبه» بوده و همه در خدمت منافع بلاواسطه طبقه بورژوا، قرار دارند.

مدافعان «چپ» سرمایه داری، کوشش می کنند که «دمکراسی بورژوازی» و «دمکراسی سوسیالیستی» را یکی جلوه دهند. طبعاً نه تنها طبقات متوسط جامعه که حتی بخش عمده ی طبقه کارگر نیز به این نظریات انحرافی آغشته شده و فریب آنها را می خوردند.

از دیدگاه سوسیالیست های انقلابی، کوچکترین وجه اشتراکی میان این دو نوع «دمکراسی» وجود ندارد. هر یک در خدمت یک طبقه خاص اجتماعی و در تخصم با

طبقه دیگری قرار دارد. بر خلاف دیدگاه لیبرال ها و جناح «دمکرات» بورژوازی، «دمکراسی سوسیالیستی» نه تنها در تکامل «دمکراسی بورژوایی» نیست، بلکه درست در نقطه مقابل آن قرار دارد. دمکراسی بورژوایی برای حفظ سلطه بورژوازی و توجیه نظام سرمایه داری، طراحی شده است. در صورتی که دمکراسی سوسیالیستی به منظور نقض سیستم استثمار و از میان برداشتن دولت سرمایه داری، بنا نهاده شده است. مبارزه کارگران و زحمتکشان (و سایر قشرهای تحت ستم) تنها در راستای استقرار سوسیالیزم، جلوه واقعی می یابد.

در ایران، سرمایه داری، عقب افتاده تر از بورژوازی کشورهای امپریالیستی است. سرمایه داری ایران توسط امپریالیزم و از بالا بر جامعه تحمیل گشت. بورژوازی ایران، برخلاف بورژوازی غرب که سنت مبارزات ضد فئودالی و اعتقاد به دمکراسی بورژوازی را به همراه داشت، فاقد هرگونه اصالتی و سنتی است. در نتیجه، قادر به تحمل هیچگونه آزادی و دمکراسی نمی باشد. زیرا گشایش های دمکراتیک زنگ خطر را برای سرنگونی کل نظام به صدا در می آورد. برای نمونه، رژیم دیکتاتوری نظامی شاهنشاهی به محض ایجاد گشایش های دمکراتیک نسبی، در ظرف مدت کوتاهی توسط اعتراض های میلیونی سرنگون شد. در قرن اخیر، نشان داده شده است که بورژوازی در ایران (و سایر کشورهای جهان سوم) با هر شکلی که ظاهر گردند (تاج سلطنتی یا عمامه آخوندی) برای حفظ منافع خود راهی جز سلب کلیه آزادی های دمکراتیک ندارند. بورژواری ایران در چارچوب نظام سرمایه داری بین المللی، هرگز قادر به رشد نیروهای مولده و حل مسایل بنیادی اقتصادی و اجتماعی نخواهد بود؛ و در نتیجه تحمل گشایش دمکراتیک را نخواهد داشت. دمکراسی خرده بورژوازی نیز فراتر از دمکراسی بورژوازی نخواهد رفت (تجربه انقلاب نیکاراگوه نمونه بارزی از این وضعیت است).

اما، حامیان درون و برون مرزی «اصلاح طلبان» استدلال می کنند که با از میان رفتن «ولایت فقیه»، دمکراسی، آزادی و «جامعه مدنی» در ایران بوجود خواهد آمد.

این فرضیات خلاف واقعیت های عینی است. اما، فرض شود که چنین باشد. در آنصورت مشکلات یک جامعه سرمایه داری عادی را در مقابل داشته، که این گرایش ها باید به آنها پاسخگو باشند.

دمکراسی سوسیالیستی

در پاره درک از «دمکراسی» سوسیالیستی دو انحراف وجود دارد:

اول، گرایش هایی که بر این اعتقاد استوارند که پیش شرط رسیدن به سوسیالیسم، ابتدا مبارزه برای دمکراسی است. این نظر عموماً توسط فرصت طلبان دمکرات، سوسیال دمکرات ها و رفرمیست های ارائه داده می شود. گرچه همه اینها مدعی «سوسیالیسم» هستند، اما «مبارزه» آنها برای دمکراسی، هیچگاه فرا تر از محدوده مطالبات بورژوایی نرفته و توهّمات پارلمانی را در میان کارگران دامن می زنند. آنان زیر لوای «مارکسیزم» و «سوسیالیزم» از مبلغان و حامیان تشکیل یک حکومت بورژوایی در ایران هستند.

دوم، نیروهایی که بر این اعتقادند که مبارزه برای دمکراسی در جامعه سرمایه داری اصولاً یک عمل «بورژوایی» است. این گونه عقاید عموماً توسط گرایش های فرقه گرا ارائه داده می شوند.

برخلاف این دو انحراف، از دیدگاه سوسیالیسم انقلابی، مبارزه برای دمکراسی از جدال برای دسترسی به سوسیالیسم جدا نیست. دمکراسی برای پرولتاریا تنها به مفهوم دمکراتیزه کردن کل نظام اجتماعی و اقتصادی است. و آن نیز تنها از طریق سرنگونی دولت سرمایه داری و برقراری دولت کارگری، قابل تحقق است. سرنگونی رژیم سرمایه داری مترادف است با برقراری «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» و آن تنها نهادی است که کلیه موانع برای تحقق سوسیالیسم را از میان برمی دارد. برخلاف تبلیغات سوء سوسیال دمکرات ها، «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به مفهوم یک رژیم «دیکتاتوری» اختناق آمیز اعمال شده توسط عده ای «کارگر» ماجراجو،

نیست. «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به مفهوم دمکراسی ای به مراتب عالی تر و عمیق تر از دمکراسی بورژوایی (دیکتاتوری اقلیت جامعه) است. چنانچه «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» دمکراتیک ترین شکل دولتی نباشد که تاریخ بشریت بخود دیده باشد، اصولاً هرگز گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم تحقق نخواهد پذیرفت.

خادمان سرمایه داری همواره «دمکراسی» را به مثابه شکلی از حکومت سیاسی (جدا از اقتصاد)، معرفی می‌کنند. نظریه پردازان بورژوا اذعان دارند که: "دمکراسی به معنای حاکمیت مردم بر مردم است!!" بی معنی تر از این سخنی نیست. از این حضرات باید پرسید که حاکمیت کدام «مردم» بر کدام «مردم»؟ کارگری که حداقل روزی ۸ ساعت کار کرده و چند ساعت نیز صرف ایاب و ذهاب به محل کار می‌کند، و دستمزد ناچیزی برای امرار معاش خود و خانواده اش می‌گیرد، چگونه می‌تواند از همان حقوق «دمکراتیک» یک میلیونر برخوردار باشد؟ این چه «برابری» ای است؟

«دمکراسی» بورژوایی تنها یک دمکراسی صوری است. می‌گویند «خریدار» و «فروشنده» کالا در بازار از «حقوق مساوی» برخوردارند. این درست! اما، این ظاهر قضیه است. در این معامله «برابر» یکی از طرفین (پرولتاریا) به علت فقر، مجبور به فروش نیروی کار خود در مقابل دستمزدی به مراتب نازل تر از ارزشی که تولید می‌کند، می‌شود. آنچه رخ می‌دهد یک عمل کاملاً غیردمکراتیک و غیرعادلانه است. در واقع، صاحبان سرمایه، کارگران را به طور «نا برابر» استثمار می‌کنند و از این طریق صاحب ثروت بیشتر می‌گردند. «دمکراسی» بورژوایی، پوششی است بر این روند مشخص استثمار یک طبقه بر طبقه دیگر.

دمکراسی بورژوایی «صوری» است، زیرا وارد حوزه تولید اجتماعی نمی‌گردد. می‌گویند همه‌ی جامعه از آزادی بیان، تجمع، انتشار نشریات و باز کردن دفترهای حزبی برخوردارند. بدیهی است که چنین استدلال‌هایی همه بی اساس هستند. چگونه

می‌توان بدون امکانات مالی سرشار مردم عادی (تشکل های کارگران، جوانان و زنان) از همان ابزار تبلیغاتی سرمایه داران برخوردار باشند؟ تشکیل دفترهای حزبی و استخدام کارکنان «تمام وقت» نیاز به امکانات مالی دارد. کارگران فاقد چنین درآمد سرشاری هستند. در نتیجه تمام این تبلیغات غیرقابل تحقق هستند، مگر برای کسانی که امکانات مالی سرشار دارند.

می‌گویند در «جامعه مدنی» همه حق رأی داشته و می‌توانند نمایندگان خود را به مجلس آزادانه انتخاب کنند. اول، این انتخابات هر چند سال یکبار انجام گرفته، و نمایندگان طی این دوره به هیچ وجه قابل عزل و یا کنترل توسط مردم نمی‌باشند. در واقع این نمایندگان به عده ای «صاحب امتیاز» تبدیل گشته و کوچکترین ارتباطی با انتخاب کنندگان نخواهند داشت. دوم؛ این روش دست افراد ثروتمند و حزب های وابسته به دولت را در هر منطقه جغرافیایی باز می‌گذارد تا اعمال نفوذ سیاسی کنند. سوم، قدرت اصلی سیاسی هرگز در پارلمان نیست که توسط دستگاه عریض و طویل بورکراتیک پشت درهای بسته، سازمان می‌یابد. چهارم، آیا رأی دهندگان حق دارند که در این انتخابات آزاد! به جای رأی به این یا آن نماینده، اساساً به سیستم مورد دلخواه شان رأی دهند؟ یا باید براساس قانون اساسی ابدی که سیستم را برای ابد تعیین کرده، تنها به کاندیدا هایی رأی دهند و آنها نیز قسم بخورند که تا جان در بدن دارند پاسدار این قانون اساسی باشند. اساسی ترین قانون این قانون اساسی احترام و حفظ مالکیت فردی است، و بنابر این، احترام به مالکیت فردی، دموکراسی خود را می‌طلبد که همانا دموکراسی برای فرد صاحب ابزار تولید میباشد که اقلیت ناچیز يك جامعه را تشکیل می‌دهد. تحمیل و دیکته کردن این دموکراسی به اکثریت اعظیم اجتماع، همان دیکتاتوری است که پاسخ خود را تنها و تنها از طریق اعمال دیکتاتوری طبقه کارگر یا دموکراسی کارگری می‌گیرد. این نهادها شامل کابینه وزرا، دادگستری، نیروی انتظامی، پاسداران، پلیس و «لباس شخصی»ها (ماموران امنیتی) هستند. سران این نهادها در واقع در جامعه سرمایه داری از تصمیم گیران اصلی به

شمار می‌آیند و نه مردم. زیرا هیچکدام از این نهادها توسط آرای عمومی قابل تغییر نمی‌باشند و به صورت دائمی در مصدر قدرت قرار داشته و یا انتخاب آنها انتصابی می‌باشد.

مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک

گرچه از دیدگاه تاریخی پرولتاریا، «دمکراسی» بورژوایی چیزی نیست جز ابزاری برای تحمیل توده‌های مردم، طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه، برای پیشبرد مبارزه ضد سرمایه داری خود، از حقوق دمکراتیک نسبی کسب شده در جامعه سود جسته و برای گسترش این حقوق مبارزه می‌کنند.

اما، مبارزه طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم (مانند جوانان و زنان) برای دمکراسی با مبارزه اصلاح‌گرایان برای دمکراسی، کاملاً متفاوت است. پرولتاریا، مبارزه خود را فراتر از حوزه سیاست برده و از آن به مثابه وسیله‌ای برای لغو کامل نظام سرمایه‌داری استفاده می‌کند. به سخن دیگر، مبارزه اساسی طبقه کارگر در نهایت برای سرنگونی کامل بورژوایی است و نه حفظ و بهبود وضعیت موجود.

در عین حال، مبارزات برای حقوق دمکراتیک توده‌ها و کسب آن حقوق مانند کسب حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی؛ حق مرخصی؛ کسب حقوق دمکراتیک مانند آزادی بیان؛ حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس اتحادیه‌های و تشکل‌های مستقل کارگری؛ آموزش و پرورش رایگان؛ برای زنان و مردان در تمام سطوح؛ احترام به حقوق بشر؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره، زمینه را برای کسب تجربه عملی و آموزش سیاسی و سازماندهی کارگران، فراهم می‌کند. این تجارب اعتماد به نفس را در میان کارگران افزایش داده و روحیه مبارزه جویی آنها را تقویت می‌بخشد. اضافه بر آن، مبارزه برای مطالبات «انتقالی» (مانند کنترل کارگری، بار کردن دفترهای دخل و خرج سرمایه‌داران و غیره) که در نظام سرمایه داری قابل تحقق نیستند، راه را برای رودرویی هر چه بیشتر کارگران با دولت سرمایه داری باز کرده و تدارک سرنگونی کل نظام را تسهیل می‌کند. در

وضعیتی که حتی یک رژیم بوژوا دمکراتیک (حتی بدترین شکل آن) در جامعه وجود نداشته باشد (مانند وضعیت کنونی ایران)، قیام های و طغیان های مردمی، نارضایتی توده ها را انعکاس داده و زمینه را برای کسب تجربه عملی در مقابله با رژیم آماده می کند.

سازمان ها و حزب های رنگارنگ رفرمیستی در مقابل حرکت های مستقل کارگری بصورت غیرمستقیم ایستادگی می کنند. زیرا هدف آنها «اصلاح» نظام موجود است و نه براندازی آن. آنها حرکت های مستقل دانشجویی و کارگری امروزی را به عنوان "شورش های مرتبط به دول غربی" معرفی می کنند. آنها از کسب تجربه کارگران و دانشجویان هراسناک بوده، زیرا بدون این تجارب مردم ایران نمی توانند برای براندازی آماده شوند. تجربه اخیر اعتراضات دانشجویی نشان داد که همه اصلاح طلبان (حتی خود آقاجری محکوم به اعدام!)، دانشجویان را از حرکت های فراقانونی منع کردند.

طبقه کارگر ایران برای تدارک براندازی رژیم و مقابله با انحراف های رفرمیستی، تشکیلات و حزب سیاسی خود را باید تشکیل دهد. حزب هایی که بطور قیم مآبانه خود را «رهبر» طبقه کارگر معرفی کرده و بدون کوچکترین ارتباطی با کارگران پیشرو، از همگان دعوت به پیوستن به حزب شان می کنند، مسلماً قادر نخواهند بود که مبارزه با رفرمیزم و تدارک انقلاب آتی را سازمان دهند.

مبارزه برای تحقق دمکراسی سوسیالیستی (عالی ترین شکل دمکراسی در تاریخ بشریت)، با سرنگونی کامل رژیم سرمایه داری حاکم (همه جناح های آن)، و مبارزه با عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، گره خورده است. این امر نیز بدون تشکیل یک «حزب پیشتار انقلابی» متشکل از کارگران پیشرو، عملی نخواهد بود.